

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

انصافش یکمی از بحث خارج شدیم، البته بیش از یکمی، حالا دیگر دیدیم که چاره ای نیست بعضی از نکات را گفتیم چون واقعا بحث شناخت احادیث به لحاظ مصدر که ما اسمش را تحلیل فهرستی گذاشتیم و مخصوصا به لحاظ عده ای از کتبی که الان در اختیار ما هست، وضع آن ها روشن نیست که صاحب وسائل هم لذا از آن ها نقل نکرده است مثل همین مصباح الشریعة و کتاب عوالی اللئالی و جهات مختلف دارد، آن هم یک اشکالی است که نیست، جامع الاخبار و همین کتاب هایی که ایشان یک مقدارش هم اسم بردند بعد از وجود این مشکلات انصافا به نظر من می آید که برای بحثی را که ما در حوزه ها امروزه مناسبت است انجام بدهیم باید یک تحقیقات جدیدی را شروع کرد یعنی ما بیشتر آن چه که الان در حوزه داریم بیشتر جنبه تعبد است، فلانی این جور گفت، فلانی این جور گفت یا مثلا صاحب وسائل این را آورد یا صاحب بحار این را آورد و آن چه که امروز دنیای علم می خواهد بیشتر جنبه واقع گرایی و روی آوردن به واقعیت و تشخیص واقع است که اگر بخواهیم این کار را بکنیم قطعا ما الان در خیلی از جهات مشکل داریم و امیدوار هم هستیم به این ترتیبی که عرض می کنم یک مقدار وقتی کار بشود چون در سرتاسر دنیا کتاب های بسیار فراوان، دیگر انصافا این قسمتش فراوان است که اول و آخر ندارند و ما این رشته را پیگیری بکنیم و آشنایی پیدا بکنیم ممکن است خیلی از مصادر ما که در طول تاریخ از بین رفته و الان فقط اسم آن ها را داریم آن ها یکی یکی پیدا بشود، حتی بعضی ها اسمش را هم نداریم مثلا در این کتاب سعد السعود البته اسم کامل کتاب سعد السعود للنفوس است چون در این کتاب کتابخانه سید ابن طاووس جور دیگر آمده آن غلط نوشته است، اسمش سعد السعود للنفوس است.

حالا یک مثال دیگر هم غیر از آن بزنم، ایشان در همان صفحه ۱۲۱ که حدیث مانحن فیه را می خواستیم طرح بکنیم در ذیل همان

فصل فی ما نذکره من مجلد قالب الثمن

ظاهراً مراد ایشان از قالب الثمن آن ورقه های بزرگ، کتاب های بزرگ است که نصف را نصف می گفتند، باز نصف نصف را ربع می گفتند و نصف آن را ثمن می گفتند

عتیق علیه مکتوب، الأول من تفسیر ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین صلوات الله علیه بلفظ ما نذکره منه

بعد یک آیه ای را در ذیل آیه ذکر می کنند، معلوم می شود که در زمان مرحوم سید ابن طاووس رحمه الله کتابی به نام تفسیر ابی جعفر الباقر سلام الله علیه وجود داشته که ایشان کتاب را از ایشان نقل می کند اما مولف کتاب و خصوصیات کتاب را تشخیص نداده است، آن وقت باز می گوید فصل از همین تفسیر، فصل از همین تفسیر، یک مقدار از همین تفسیر ابی جعفر الباقر ایشان نقل می کند، آن روایت سومی را که از این تفسیر سوم نقل می کند بعینها در تفسیر قمی موجود است، در ذیل روایت ابی الجارود لذا به نظر ما کاملاً واضح است که این کل کتاب تفسیری که ما به اسم ابی الجارود الان اسمش را می بریم در حقیقت اسمش تفسیر الامام الباقر بوده است و الان هم هیچ کدام در اختیار ما نیست، نه آن نسخه ابوالجارود در اختیار ماست و نه نسخه ای که به اسم امام باقر است، این ها احتمالاً در همین حمله مغول به بغداد، چون می دانید این ها کتاب ها را سوزاندند یا کتاب ها را در دجله انداختند، می گویند آب دجله تا یک روز یا سه روز آبش سیاه شد به خاطر مرکب کتاب ها. غرض به هر حال این کتاب هایی بوده که ظاهراً از بین رفته است و عجیب است که در صفحه ۱۲۲ ایشان یک حدیثی را از همین کتاب نقل می کند، این حدیث بعینه خیلی عجیب است، در همین کتاب ابوالجارود، در همین کتاب تفسیر مشهور آمده از ابوالجارود و یک جوری هم آمده که آدم خیال می کند که این ذیل روایت ابوالجارود نیست، معلوم می شود این تتمه روایت ابی الجارود است، عین همین است و از عجائب این است که آن کتاب با این که به حسب ظاهر تاریخاً باید قبل از این کتاب سید ابن طاووس باشد مثلاً اگر مال علی ابن حاتم باشد ۳۵۰، ایشان ۶۶۴ وفاتش است، سیصد سال آن نسخه قبل از این نسخه است، به حسب ظاهر سیصد سال قبل از این است اما در این جا در ذیل آیه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین خیلی چیز غریبی است که من باز الان امروز توجه کردم در این تفسیری که ما به اسم علی ابن ابراهیم

داریم این طور دارد، اولاً آیات را تکرار کرده است، انصافاً خیلی ظرافت عجیبی به کار برده است، چون نمی خواهم شرح آیه بدهم، در آخرش دارد که چون دفعه دوم است: و قال الله اتقوا الله و كونوا مع الصادقين، در کتاب تفسیر علی ابن ابراهیم این جور دارد: و هم هولاء آل محمد صلوات الله و سلامه علیه، در کتاب تفسیر این جور آمده است اما در کتاب سعد السعود مرحوم سید ابن طاووس و هم هنا آل محمد، این هناست نه هاهنا، خیلی لطیف است انصافاً این درست است نه آن و این خیلی ظرافت دارد. اولاً آیه را دوبار آورده در بار دوم این جور می گوید.

و هم هنا آل محمد، یک نکته ای دارد که باید توضیح بدهم که الان وقتش نیست چون مربوط به مانحن فیه نیست اما انصافاً تعجب کردم وقتی مقارنه کردم دیدم الان از آن نسخه، این سند متن بهتر است، این مقابله متن را به نظر من کم تا حالا شنیدید، این مقابله متون خیلی ضروری است و دقت و ظرافتی که در این متون به کار برده شده است. الان در تفسیر علی ابن ابراهیم دارد و هم هولاء آل محمد، اصلاً خیلی هم معنا نمی دهد اما در این جا دارد و هم هنا آل محمد، این جا در این آیه مبارکه.

حالا وارد بحث آیه نمی شوم چون خیلی ظرافت دارد، لطافت دارد، اگر بخواهیم با شرح مقدماتش بگوییم یک ساعتی طول می کشد، برای یک وقت دیگر باشد، به هر حال این ظرافت هایی که این دارد. از یک طرف هم چون ما یک دفعه برخورد کردیم یعنی من عرض کردم چیزی که به اصطلاح در کتاب سعد السعود است به نظرم من از همان نجف من رویش کار کردم، یک جای دیگر هم در این جا دارد که حالا به مناسبت بگویم چون ممکن است به این زودی پیدا نشود عرض کنم که ایشان در این جا در صفحه ۷۰، چون صفحه ای که می خواهیم بخوانیم آیه ای که مربوط به ماست ۱۲۰ است، ایشان بعد یک روایتی را، اولاً یک چیز عجیبی که ایشان در این جا دارد، البته من این را قبلاً شنیده بودم خود نجاشی هم دارد که ابن ماهیار که یک تاویل قرآن دارد، تفسیر قرآن دارد و درباره ولایت است، آیات را به ولایت تفسیر کرده نوشته الف صفحه و کسی مثل این ندارد، از عجائبی که ایشان در این جا از ابن ماهیار نقل می کند مثلاً فرض کنید مثل حدیث ثقلین یا احادیث خیلی عادی، می گوید از سی طریق نقل کرده، پنجاه طریق نقل کرده است، خیلی عجیب است، الان این ها نیست، این چه شخصی بوده چه عظمتی داشته، واقعا چیز عجیبی است رحمة الله علیه، حیف آن

کتاب که موجود نیست. آن وقت ایشان به مناسبت به یک نکته ای در این جا دارد، یک ذیلی به مناسبت دارد، نقل می کند ما رواه

ابواسحاق ابراهیم بن أحمد الفقیه القزوینی

احتمال می دهم از اهل سنت باشد، الان تشخیص ندادم، چون مراجعه نکردم، ارزش ندارد

فی کتابه کتاب {التفسیر}، قال: حدثنا علی بن سهل

اگر این درست باشد چون آن هم قزوینی بوده، ما علی ابن سهل نداریم، علی ابن ابی سهل داریم، این ابی افتاده است و این علی ابن

ابی سهل قزوینی همان علی ابن حاتم است، همینی است که إلی الآن بیشتر احتمالات در این که این تفسیر مال آن باشد، این جا

تصریح کرده علی ابن سهل و این احتمالا علی ابن ابی سهل است، چون آن قبلی هم قزوینی بود، ایشان هم قزوینی است، علی ای حال

معلوم می شود که این آقای ابراهیم ابن احمد قزوینی که من الان نشناختم ایشان شاگرد علی ابن حاتم است، علی ابن ابی سهل

قزوینی، تقریبا متوفای ۳۵۰،

قال حدثنا أحمد بن محمد الكوفي

این همان ابن عقده است، همین سند در تفسیر هم هست، خیلی عجیب است

قال حدثنا كثير ابن عياش

همین سندی است که در کتاب تفسیر هست و تفسیر ابی الجارود

عن زیاد ابن منذر که این ابوالجارود است.

به نظرم بین این دو تا یکی افتاده، کتاب نجاشی را نگاه بکنید در ترجمه زیاد ابن منذر ابوالجارود، به نظرم بین این دو تا یکی دیگر

هم باید باشد، احتمال می دهم یکی این جا افتاده است.

.....
خیلی عجیب است، معلوم می شود اصولا این تفسیر ابوالجارود یک کتاب مستقل بوده، خود این علی ابن حاتم نقل می کرده، یک تکه اش را در این کتاب آورده است. خیلی عجیب است، این هم جدا چیز غریبی است که این سندی را که ما الان در تفسیر داریم بعینه این جا هست از علی ابن سهل که واضح است علی ابن ابی سهل است، علی ابن حاتم، حاتم پدرش کنیه اش ابوسهل بوده. یکی از حضار: له کتاب تفسیر القرآن رواه عن ابی جعفر علیه السلام، خبرنا به عدة من اصحابنا عن احمد ابن محمد ابن سعید آیت الله مددی: این ابن عقده است

یکی از حضار: قال حدثنا جعفر ابن عبدالله محمدی، قال حدثنا ابوسهل کثیر ابن عیاش آیت الله مددی: این کثیر ابن عیاش اسمش این جاست، این جا یکی افتاده، بین کثیر ابن عیاش و بین آن آقائی که گفتیم، عن زیاد ابن منذر عن محمد ابن علی ابن الحسین، نیست؟ یکی از حضار: قال حدثنا ابوالجارود آیت الله مددی: همان زیاد ابن منذر با ابوجارود یکی اند. عینا سندی است که در کتاب تفسیر است ولی یکیش افتاده است. پرسش: بین چه کسی و چه کسی افتاده است؟

آیت الله مددی: بین ابن عقده و بین کثیر ابن عیاش یک نفر افتاده است، واضح هم بود که ابوالجارود، ابن عقده نمی تواند به دو واسطه از امام باقر نقل بکند، این واضح بود.

ببینید و اجاز لی احمد، این به نحو تحویل است یعنی ایشان از راه علی ابن ابی سهل، این اجاز قائلش آن ابراهیم ابن احمد است، چون بد چاپ شده. این ابراهیم ابن احمد اول از علی ابن حاتم نقل می کند از ابن عقده، بعد می گوید و اجاز علی احمد ابن محمد فیما کتب الی، چون اولی به نحو تحدیث بود دومی به نحو رساله و نامه، فیما کتب الی، این اجاز لی تحویل است، اصطلاحا به آن تحویل سند می گویند که بعد ها رمز آن ح حطی است، یک ح درشت می گذاشتند بالایش هم خط می زدند، کاملش این بود، یک ح درشت بالایش هم خط، خوانده می شود تحویل یعنی سند عوض شد، سند دیگر.

.....
من عمدا آن را نخواندم، نه این که حواسم نبود، چون باید شرح می دادیم، چون شما خواندیم مجبور شدم شرح بدهم. این تحویل سند است، البته حدثنا احمد ابن محمد علقمی، این علقمی را الان نمی شناسم احتمال می دهم ابن عقده باشد، این علقمیش غلط باشد. قال حدثنا کثیر ابن عیاش، اگر علقمی شخص دیگر بود بهتر بود قالا می گفت، به نظرم همان ابن عقده باشد هم تحدیث دارد هم به نحو رساله و نامه، به اصطلاح کتابت. این هم راجع به این. چون من باز گذاشتم دو مرتبه کتاب را از اول دارم می خوانم تا نصفه های کتاب می روم، کتاب را دو مرتبه با دید تخصصی خاص نگاه بکنیم ببینیم چه در می آید.

پاسخ پرسش: مال علی ابن ابی سهل باشد؟ بله بله، راوی کتاب تفسیر ابی الجارود است، علی ابن ابی سهل، علی ابن حاتم راوی آن کتاب است. علی ای حال این نکته دیگر هم گفته شد، شاید بقیه کتاب ها را هم خواندیم نکات دیگر هم پیدا بکنیم، اصلا الان که من مطالعه می کنم من خودم حاشیه زدم، یادم نمی آید کی، اصلا نمی دانم کی این حاشیه را زدم، خودم نوشتم، خودم الان به ارجاعات خودم ارجاع می کنم، مثلا نوشتم تفسیر قمی جلد فلان الان ارجاع می کنم، کی نوشتم؟ بیست سال قبل، سی سال قبل قم نمی دانم اما حالا که نگاه می کنم می بینیم لطائف دیگری دارد.

آن چیزی که مربوط به مانحن فیه بود که مربوط به آیه مبارکه اوفوا بالعقود بود، این عبارتی بود که ایشان در این صفحه ۱۲۱ فرموده بودند تذکره من کتاب تفسیر للقرآن عتیق مجلد، یک مجلد است و علیه مکتوب، عنوان کتاب این است: کتاب تفسیر القرآن، تاویله، تنزیله، ناسخه، منسوخه، و احکامه و مشابیه، شاید محکامه و متشابهه، و زیادات حروفه که تحریف باشد و فضائله و ثوابه و روایات الصادقین ثقات عن الصادقین من آل رسول الله، احتمال صادقین هم هست، صادقین هم هست، اگر کلمه آل رسول الله نبود این کلمه آل رسول الله مشکل است و إلا شامل امیرالمومنین هم می شد. ذکر بعد این آیه در تفسیر سوره مائده بلفظه

حفص، حفص را الان نمی توانیم با این کتاب مجعول العنوان و مجعول المؤلف که حفص را الان به هیچ وجه نمی توانیم تشخیص

عن عبدالسلام اصفهانی، این را هم الان تشخیص فوق العاده مشکل است، عن ابی جعفر علیه السلام، ظاهراً مراد امام باقر است اما
آنی که در کتاب تفسیر معروف به اسم علی ابن ابراهیم آمده است ابی جعفر الجواد ثانی است، این احتمالاً امام باقر سلام الله علیه
است

قال يا ايها الذين آمنوا اوفوا بالعقود فقال: إن رسول الله (ص) أخذ لعلی (ع) بما أمر أصحابه و عقد له عليهم الخلافة في عشرة
مواطن».

تا آن جایی که من دیدم، عرض کردم بحث های بنده و استقرای بنده دو درصد است، یک درصد است، تا آن جایی که بنده دیدم
نتوانستم این روایت را به طول و تفصیل جای دیگر پیدا بکنم، احتمالاً این روایت وسطش خیلی افتاده است یعنی آن عشرة مواطن را
بیان کرده باشند، تا آن جایی که من فعلاً نگاه کردم اگر آقایان می خواهند بحث بکنند بگردند روایتی باشد که این عشرة مواطن را
تعیین کرده باشد لکن عادتاً این طور است، موطن اول يوم الدار است انذر عشیرتک الاقربین است، اگر موطنی حساب بکنیم موطن
دهم هم روز غدیر است، این که می گویند سوره مائده در برگشت پیغمبر از حجة الوداع بعید نیست طبق این تفسیر یا ایها الذين
آمنوا اوفوا بالعقود بعد از روز غدیر نازل شده است چون دارد عند منصرفه من الحج، اگر عند منصرف گرفتن چون این هم موقع اخیر
است، این یکیش در يوم الدار است ایکم یبایعنی علی هذا الامر، علی أن یكون خليفة و وصی من بعدی، یکیش هم که من کنت مولاه
است،

ثم انزل الله عليه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ) یعنی التي عَقَدْتُ عَلَيْهِمْ یا عَقَدْتُ لَهُمْ، ممکن است عقدت به صیغه خطاب باشد،
به صیغه خطاب بعید است

لعلی أمير المؤمنين صلوات الله و سلامه علیه.

عرض کردیم روایت تاویلی است، حالا راجع به مضمون روایت توضیحی عرض میکنم ان شا الله تعالی.

البته الان به حسب ظاهر دو تا روایت داریم یکی عن ابی جعفر الجواد، یکی عن ابی جعفر الباقر علیه السلام، عرض کردیم آقای خوئی به نظر مبارکشون چون در کتاب تفسیر علی ابن ابراهیم این سند صحیح است، مشکل ندارد لکن انصافا خب مشکل داشت، معلی ابن محمد است، عرض کردیم مولف کتاب کلا مجهول است، کتاب به نحو وجاده به ما رسیده است، اصلا الان تشخیص مولف کتاب را خیلی دقیق نمی توانیم بگوییم، احتمالا علی ابن حاتم باشد اما تشخیص نمی توانیم بدهیم و معلی ابن محمد مشکل دارد، معلی ابن محمد و ابن ابی عمیر مشکل دارد، روشن نیست، وضع محمد ابن معلی از ابن ابی عمیر مشکل دارد. این راجع به سند کتاب تفسیر. این کتاب هم یک کتابی است که خود سید ابن طاووس کتابخانه مفصل داشته کتاب را اصلا نشناخته، نوشته مکتوب علیه، پشت کتاب این جور است، نه کتاب را شناخته، نه مولف را شناخته، اگر کتاب شناسائی می شد و مولف از اجلاء بود چون دارد روایات الثقات عن الصادقین، این هایی که مخصوصا آقایان اخباری ها می گفتند تا مادام ایشان گفته روایات ثقات پس آن حفص و عبدالسلام هم ثقه اند چون الان نه حفص را می شناسیم نه عبدالسلام اصفهانی را می شناسیم لکن چون خودش گفته روایات ثقات، گفته که من از روایات ثقات نقل می کنم البته چون از ابی جعفر است یعنی اوایل قرن دوم حساب بکنید این خیلی مزیت برای شیعه است چون این ناسخ قرآن و منسوخ قرآن و محکم و متشابه و این ها، این همان بحثی است که امروز اصطلاحا بهش علوم القرآن می گویند چون قرآن جهات بحث های مختلف دارد مثلا غریب القرآن، الفاظ غریب قرآن یا الفاظ قرآن، شرح الفاظ قرآن، تفسیر قرآن، الفاظ قرآن، احکام القرآن، زوایایی مختلفی را ما در قرآن شناسی مورد بحث قرار می دهیم، این کتاب یک امتیازش این است که علوم القرآن را به روایات از اهل بیت دارد، این خیلی مهم است، هم تاریخ این کتاب خیلی مهم است یعنی از ابی جعفر سلام الله علیه نقل کرده است و هم این که به نحو روایات علوم القرآن را گفته چون الان ما غالبا که علوم القرآن می نویسیم از همین اتقان سیوطی می گیریم، از دیگران می گیریم، این معلوم می شود از همان اول اصحاب ائمه علیهم السلام از ائمه علیهم السلام در علوم القرآن حدیث داشتند، خود این نکته جای توجهی است که انصافا هم نکته مهمی است حقا آن یقال که از ائمه علیهم السلام مخصوصا از امام باقر، نخستین

کسانی هستند که در علوم قرآن بحث کردند و شیعه علوم قرآن به نحو حدیثی داشته نه علوم قرآن من در آوردی که خودشان حرف های پا در هوا بزنند. علی ای حال این راجع به این کتاب.

اگر این مشکل مصدر واضح بشود شاید بشود قبول کرد که حفص و عبدالسلام اصفهانی توثیق بشود، البته می دانید که همه این ها ضعیف است، همه اش احتمالاتی است، نه این که احتمالات باشد چون من با احتمالات مخالفم، راه های احتمالی برای توثیق است لکن جواب نمی دهد، به هر حال کتاب الان کاملا مجهول است، راویانش مجهول اند، با قطع نظر از این جهت این حدیث دو تا شاهد پیدا می کند و فکر می کنم حدیث حذف شده، چون اصل موطن را گفته بعد فرموده ثم انزل تعالی، من فکر می کنم سابقا در بعضی از احادیث که الان نشد مراجعه بکنم که مثلا امام فرمودند اخذ بیعت به ولایت امیرالمومنین در چند موطن شده، ده نمی دانم اما لفظ این متنی که این جا آمده نمی دانم اما این عدد را دیدم، نه عدد را، این که در چند موطن خداوند متعال به پیغمبر دستور دادند که بر امیرالمومنین اخذ بیعت بشود.

پرسش: اما من جایی دیدم که موطن را به آیات تفسیر بکند

آیت الله مددی: ده را من الان یاد نمی آید اما موطن را دیدم، این روایت اگر کامل پیدا بشود آن ده مورد را از آیات آورده است چون دارد که إن رسول الله اخذ لعلی بما امر اصحابه عقد علیهم، علی ای حال کیف ما کان این راجع به آیه اما راجع به این کتاب، کتابی که ایشان از آن نقل فرمودند در قرن هفتم و متحیرند چه باشد، خب طبعا ما هم متحیریم اما ما یک شواهد خیلی جزئی داریم، شواهدش خیلی جزئی است، آن شواهد خیلی جزئی این است که علی ابن ابی حمزه بطائنی و پسرش هر دو یک تفسیر قرآن و فضائل قرآن به پسر نسبت می دهند، فضائل قرآن و تفسیر قرآن از آن ها نقل شده است. از علی ابن ابی حمزه بطائنی، من هم اخیرا شاید در همین شب های پنجشنبه حالا آقایانی که حافظه شان خوب باشد چند دفعه عرض کردم ما به جای آن کلمه خاندان بطائنی را بکار بردیم، این ها ظاهرا یک تالیفی در علوم قرآن داشتند و این تالیف دارای سه وجه است، من خیال می کردم سه جلد است، سه تالیف است، یکی تفسیر قرآن است، یکی فضائل قرآن و ثواب قرآن و یکی هم همانی که ما اصطلاحا علوم القرآن بهش می گوئیم، یک

شواهدی را ما مجموعاً جمع آوری کردیم این کتاب ظاهراً بوده، حالا اولاً علی ابن حمزه به خاطر این که راس الوقف و اصل الوقف و حضرت رضا خیلی لعنش کردند و حضرت رضا فرمود که قبرش پر از آتش شد، چنین شد، پسرش هم حتی گفتند آن هم مثل پدرش است بلکه پدرش از او بهتر است، ممکن است به خاطر این طعن شدیدی که از طرف حضرت رضا سلام الله علیه و موضعی که اصحاب داشتند چون عرض کردم واقعی ها دو طائفه بودند، یک طائفه شان اهانت می کردند به حضرت رضا، خیلی هم تند بودند، این هم جز آن هاست، خیلی الفاظ قبیحی بکار می بردند، این علی ابن حمزه جز آن هاست، البته بعضی رجالی های ما سعی کردند اثبات بکنند که علی ابن ابی حمزه واقعی نبوده، دیگر باید این ها را باید شب عید عمر خواند یا اثبات بکنند که ایشان ثقه هم هست، هر دو بی اساس است، خدمتتان عرض بکنم که ایشان راس واقعی است و اساس وقف است و حرکت وقف در ایشان است و بدون شک مسئله وقف انواع مختلف ایذائات را نسبت به حضرت رضا داشتند، به قول ابن غضائری که این جا راست گفته اشدّ الناس عداوة للوصی بعد ابی ابراهیم، واقعا اشد الناس ایشان است، حرف ابن غضائری این جا خیلی عجیب است، تند رفته و درست هم گفته است. پرسش: لطمه به وثاقت می زند؟

پاسخ پرسش: طبعاً دیگر وقتی حضرت رضا گفته الله قبره نارا، از کلام امام معصوم بالاتر نداریم. خود کشی می گوید قال ابو عمر علی ابن حمزه کذاب. به ابن فضال پسر هم نسبت داده شده کذاب، مشکل این است که به دو نفر نسبت داده شده هم راجع به علی گفته کذاب هم راجع به پسرش حسن گفته

نکته دیگر با قطع نظر از بحث امامت و عصمت در کتاب کشی آمده به نقل از عیاشی چون عیاشی را عرض کردیم کوفه پیش ابن فضال پسر علی رفته و با ایشان، می گوید ابن فضال به من گفت که من تفسیر قرآن را کامل از ایشان، مشکل این است که در کتاب کشی در دو جا آمده، در یک جا آمده حسن و در یک جا علی آمده، آقایان متاخر ما هم بحث کردند که این حسن درست است یا علی درست است. عده ای گفتند نه آن علی درست است، عده ای گفتند حسن درست است إلی آخره، من اگر بخواهم وارد این بحث های جزئی بشوم از بحث کبرای ما خارج می شود. آنی که ما احتیاط کردیم گفتیم خاندان بطائی، حالا مال پدر است یا مال پسر

است، حالا هر کدام هست یا دوتااست، تعبیر من برای همین جهت بود که عرض کردم خاندان بطائنی، پدر و پسر، آن وقت ابن فضال

می گوید کتبت عنه تفسیر القرآن من اوله إلى آخره و لا أستحل أن أروی عنه حدیثا واحدا

حالا غیر از بحث امامت و عصمت، آن حالا جای خود، عقل ما به هیچ مقامی از آن مقامات نمی رسد، به جای آن مقام خودش، من

فکر می کنم یکی از عواملی که تفسیر علی ابن حمزه یا پسرش مهجور ماند این برخورد مثل ابن فضال هم باشد یعنی دیگر مشایخ

اجازه نقل ندادند، خوب دقت بکنید، اگر چیزی بوده به نحو مکتوب و وجاده بوده، نسخه مغروب نبوده، وقتی ابن فضال پسر که خیلی

فوق العاده است علی ابن حسن، عیاشی شهادت عن حس دارد، هیچ در ناحیه کوفه و خراسان و عراق و شام و قم ندیدم کسی به

اندازه ایشان کتاب مال اهل بیت داشته باشد یا نامه ای از اهل بیت باشد إلا این که پیش ایشان بود، خیلی از او تعریف می کند،

راست هم هست، مرد فوق العاده است، پدر از جهات دیگر هم فوق العاده است، پسر به لحاظ علمی علی ابن حسن فوق العاده است.

وقتی ایشان اجازه نداد این تدریجا کتاب مهجور می شود مثل این که یک نسخه ای چاپ نشود، شما در کتابخانه بگردید و یک

نسخه را مثلا از سیصد سال قبل پیدا بکنید، دیگر استنساخ نشده، چاپ نشده، این مهجور شده، من فکر می کنم سر مهجور شدن

تفسیر علی ابن ابی حمزه یا پسرش در حقیقت این باشد غیر از بحث امامت، آن بحث امامت که فوق این حرف هاست، عنایات الهی

است، به هر آن چه که الان ما داریم در کتب تفسیری ما که سند دارد و سند را مطلعیم الان از این تفسیر ابی حمزه یا پسرش چیزی

نداریم، منحصر در کتاب تفسیر قمی داریم مخصوصا در جلد دو آن چاپ نجف در سند هم یکی است، تصادفا دو نفرند واسطه بین

ایشان و بین حسن ابن علی پسر علی، یکیش عبید الله ابن موسی است، اسم این هم روشن نیست، در بعضی جاهای همین تفسیر قمی

عبدالله ابن موسی آمده، بعضی جاها عبید الله ابن موسی آمده است، بعضی جاها مثلا عبدالله ابن موسی بالایش نوشته عبیدالله در

پراکنش، ما کلا نمی شناسیم احتمالا از واقفی های شدید باشد و مرحوم آقای خوئی هم چون این کتاب تفسیر قمی را استخراج کردند

توجه فرمودند هر دو را توثیق کردند، هم عبدالله ابن موسی هم عبید الله، با این که قطعا یک نفرند، این غلط چاپ شده حالا یا این

غلط است یا آن غلط است، ایشان هر دو را هم عبدالله ابن موسی و هم عبید الله ابن موسی را به تفسیر قمی توثیق فرمودند که معلوم

.....
شد هم توثیق باطل است هم این تعدد که دیگر ابطال است، ابطال الباطلین است. علی ای حال ایشان را ما نشناختیم، این چاپ بعدی که از تفسیر شد یک چیز دیگر اضافه کردند، یک چیز دیگر نوشتند، آن که دیگر هیچی از مطلب دور افتاد چون نمی خواهم وارد آن بحث بشوم.

خلاصه بحث را خدمتتان عرض بکنم: به ذهن ما می آید که این کتاب این شخص مهجور شده، این کتاب شخص نه، ما اسمش را خاندان می گذاریم، من اول خیال می کردم سه موضوع است، سه کتاب است، سه موضوع است، سه موضوع که سه موضوع است، خیال می کردم که سه کتاب است، اگر این بحثی را که ایشان در این جا آورده دقیق باشد و همین طور که پشت کتاب احتمالی که الان به ذهن می آید که آن سه مطلبی را که ما گفتیم همه در همین کتاب بوده، این مجلد عتیقی که ایشان دیده و نتوانسته تشخیص بدهد این همانی است که مال خاندان بطائنی ها هست و عرض کردیم مجموعی که در این کتاب بوده یعنی این که ما از بطائنی ها داریم یک تفسیر است که الان در کتب ما موجود نیست مگر در عیاشی باشد اسمش نیست چون اسم نبرده است یا فرض کنید مرحوم مجمع البیان می گوید رُوی عن ابی عبدالله، ممکن است که مثلاً از این کتاب باشد اما آنی که الان اسم داریم عن الحسن ابن علی ابن ابی حمزه عن ابیه در کتاب، سند هم یکی است در تمام موارد، در مخصوصاً جلد دوم، یک وقتی هم شاید من جدایش کردم، در نسخه خودم این ها را علامت گذاشتم اما این که یک جا جمع بکنم ظاهراً نکردم و العلم عند الله، خودم به حال خودم خبر ندارم، علی ای حال این بخش تفسیر است.

دو: ظاهراً فضائل قرآن مضافاً که خود حسن کتابی داشته یک بحث راجع به فضائل قرآن، فضیلت سوره آل عمران، نساء این بخش فضائل قرآنش مقدار معتنا بهش الان در ثواب الاعمال صدوق موجود است. یک مقدارش هم به مناسبتی به کتاب مجمع البیان آمده است، شاید تک و توکیش که معلوم نیست که از این کتاب باشد ا روایات این دو نفر هست، از این پدر و پسر هست در کافی هم هست،

پرسش: با تصریح به اسمشان؟

آیت الله مددی: بله حسن ابن علی ابن حمزه با تصریح به اسمش.

پس از تفسیر چیزی به ما نرسیده إلا در همین تفسیر قمی و یک مقداری از فضائل القرآن ایشان به ما رسیده که عرض کردیم معظمش در کتاب مرحوم صدوق آمده، البته بعید است که اصل کتاب خود علی حسن پیششان بوده، احتمالا فرد دیگری که راوی آن است، به هر حال حسن ابن علی است، بد هم نیست، من در این نسخه جامع الاحادیث در بخش قرآن کل روایات حسن ابن علی را در فضائل القرآن استخراج کردم، نمی دانم سی تاست، ۲۷ تا یا ۳۰ تاست عددش یادم رفته، هنوز نگاه نکردم، به قلم خودم استخراج کردم کل روایاتی را که در فضائل القرآن در فضائل سور هست از علی ابن ابی حمزه و پسرش حسن ابن علی استخراج کردیم، من اسمش را خاندان بطائی گذاشتم و اما آن قسمتش که علوم القرآن است که این کار سنگینی هم هست انصافا بینی و بین الله، احتمالا همین رساله محکم و متشابهی باشد که به سید مرتضی نسبت دادند، رساله محکم متشابه چون اسم آن هم همین است محکم و متشابه ناسخ القرآن و منسوخه، این احتمالا یک تحریری است از همان و این خیلی هایش را از امیرالمومنین نقل می کند، البته من آل رسول نمی خورد، عرض کردم اگر این من آل رسول الله نبود این هم جز کتب اولیه ماست، خیلی ارزش دارد، علوم القرآن که قرآن ناسخ دارد، منسوخ دارد، عام دارد، خاص دارد و آن وقت مثال هایش را بزن از امیرالمومنین خیلی عجیب است. مرحوم آقای امین هم در اول اعیان الشیعه سعی کرده این کتاب را به امیرالمومنین نسبت بدهد و به عنوان ابداع این فن که حضرت در علوم القرآن کتاب داشتند، این محکم و متشابه احتمالا همین است، همین بخش علوم القرآن این کتاب حسن ابن علی است چون این کتاب محکم و متشابه دست ما رسیده اولش نعمانی است، اسم نعمانی است و نعمانی ۳۶۰ وفات ایشان است، نعمانی که با سند نقل می کند می گوید عن الحسن ابن علی ابن ابی حمزه عن ابیه، اسم پسر و پدر در آن هست، من احتمال قوی می دهم که این همان بخش علوم القرآن است، یک چیزی هم مرحوم آقای مجلسی نقل می کند که یک نسخه ای مال سعد ابن عبدالله داریم آن هم همین طور است اما آن این طور نیست، آن را اخیرا چاپ کردند، در قم چاپ کردند، ناسخ القرآن و منسوخه، و محکمه و متشابه، این هم به همین اسم است. احتمالا این هم یک تحریر دیگری از آن کتاب است و در اول کتاب تفسیر قمی در حدود بیست و خرده ای صفحه همین

موضوع است القرآن منه عام خاص، خیلی بین این سه متن تشابه هست، البته به اختصار و به تطبیق لذا من فکر می کنم و العلم عند الله سبحانه و تعالی و علوم القرآن که به اهل بیت علیهم السلام و در درجه اول در این کتاب موجود به امیرالمومنین نسبت داده شده این سه تا تحریرش به ما رسیده است، اولین تحریرش مال سعد ابن عبدالله است چون این ها به نحو وجاده است اثباتش مشکل است، دومین تحریرش در همین تفسیر معروف است که اگر مال جناب آقای علی ابن حاتم باشد سال ۳۵۰ است، سومین تحریرش هم در همین محکم و متشابه است همان طور که ما احتمال می دهیم مال محمد ابن ابی زینب معروف به نعمانی، محمد ابن ابراهیم نعمانی مال ایشان صاحب کتاب غیبت است، متوفای ۳۶۰، ظاهرش این طور است که چون مال علی ابن حمزه یا پسرش بوده و هر دو به این شدت ملعون بودند و بعد هم ابن فضال، ظاهرا مهجور مانده است اما کتاب علمی است، اگر ثابت بشود نسبت به خودش که در قرن اول امیرالمومنین راجع به علوم قرآن نوشتند خیلی مهم است.

پرسش: مبهم ۳۸:۲۶

آیت الله مددی: یعنی دو سه برداشت کم و زیاد دارد. متن هایش با همدیگر کم و زیاد دارد، حالا من وارد بحث کتابشناسی نمی شوم، این تعبیر را من هم از این جا دارم کتاب تفسیر القرآن و تاویله و تنزیله و ناسخه و منسوخه و محکمه و متشابهه، عین همین عبارتی است که الان کتاب سعد چاپ شده، ناسخ القرآن و منسوخه، خیلی عجیب است، اگر این باشد احتمالا یک نسخه از همین کتاب بطائنی بوده آن وقت اگر این درست باشد، حالا این مقدماتی که ما گفتیم و به ذهن خودمان بافتیم درست باشد آن وقت این حفص جز مشایخ یا علی ابن حمزه است یا پسرش است چون این حفص را نشناختیم، فعلا هم در کتب اربعه من بقیه کتب را نگاه نکردم

پرسش: حفص غیاث نیست؟

آیت الله مددی: نمی دانم، بعید است

پرسش: او از امام کاظم نقل می کند

آیت الله مددی: از امام صادق هم نقل می کند.

ایشان حفص ابن غیاث باشد یا کس دیگر باشد، به هر حال این اگر باشد می شود اجماع کرد اما فعلا در کتب اربعه من هم حسن نگاه کردم هم علی را نگاه کردم از شخصی به نام حفص اصلا حدیث نقل نمی کنند، در غیر کتب اربعه می تواند باشد، من الان نمی توانم چون نگاه کردم، آن برنامه های کامپیوتر را نه دارم و نه بلدم باز بکنم نگاه بکنم، علی ای حال کیف ما کان تا آن جایی که به کتب اربعه نگاه کردیم فعلا از حفص از ایشان ندیدم.

پرسش: یک حدیث فقط در اختیار این پدر و پسر بوده؟ مگر ممکن است که یک حدیث فقط در اختیار پدر و پسر بوده باشد؟

آیت الله مددی: نه از عده ای روایات ثقات عن الصادقین

پرسش: علوم القرآن که می فرمایید را عرض میکنم

آیت الله مددی: بله احتمالا متفرق بودند این ها جمع کردند.

به هر حال مرحوم آقای امین هم همین را نقل می کند، مرحوم آقای امین همین رساله محکم و متشابه را به امیرالمومنین منسوب بکند، خیلی مهم است، این اگر ثابت بشود قرن دوم علوم القرآن از اصحاب حضرت موسی ابن جعفر و حضرت رضا منسوب به امیرالمومنین و غیر، ایشان روایات ثقات عن الصادقین را، علی ای حال من چون خوشم نمی آید که بگوییم چون سندش ضعیف است یا به نحو وجاده است طردش بکنیم، معلوم می شود این ها اصل داشت و این مظلومیت شیعه را که خیلی ثابت می شود که این کتاب های خیلی مهم ما فعلا در اختیار ما بوده، البته عرض کردم من احتمال می دهم خاندان بطائی به خاطر لعن حضرت رضا آثارشان را. حالا غیر از آن هم ابن فضال به این شدت می گوید لا استحل أن أروی عنه شیئا، این خیلی شدید است، چه نکته ای بوده که به این شدت که اصلا، آن وقت فکر می کنم که این کتاب به نحو وجاده دست به دست شده است، وقتی در اجازات رفت خواهی نخواهی به نحو وجاده خواهد شد، البته الان این علوم القرآن که اول این محکم و متشابه است اجازه دارد، احتمالا شاید، البته این اجازه به فضائل القرآن هم می خورد، به یک قسمت دیگر کتاب هم بوده، به هر حال این هم راجع به این .

پس اثبات این حدیث الان فوق العاده مشکل است، تمام این شرح را که امروز گفتیم احتمالا این محکم و متشابه، محکم و متشابه در قرن یازدهم در کتب ما آمده، المحکم و المتشابه اولین کسانی که این را آوردند مرحوم بحار و وسائل است، قبل از این ما اصلا نداریم، این همه ما امروز زحمت کشیدیم می خواستیم ریشه های قبلش را پیدا بکنیم، احتمالا این کتابی که در اختیار است عنوانش می خورد چون حسن ابن علی فضائل القرآن دارد، پدر تفسیر قرآن دارد، علوم القرآن که الان در اول این کتاب مرحوم، مرحوم بحار این را کامل آورده، من الان آن چه که معلومات ما راجع به این کتاب است نقل نکردم فقط اجمالا عرض کردم، اگر این مطالب درست باشد کتاب از اجازات خارج شده به وجاده رسیده و به همین نحو هم به دست بحار و صاحب وسائل رسیده است. حل مشکل تاریخی هم این است، فقط تنها کسی که اجازه دارد مرحوم نعمانی است که ایشان هم سندی را که ایشان دارد آن سندی که در نعمانی آمده است با سند نجاشی در فضائل القرآن می سازد نه در تفسیر القرآن، آنی که الان ما به ذهنمان می آید این سه مجموعه است: تفسیر است، علوم القرآن است و فضائل القرآن، فضائلش به ما رسیده در کتاب صدوق، عیاشی و دیگران موجود است. تکه تکه هایش در مجمع البیان است، من جداگانه استخراج کردم. آن توش حسن ابن علی ابی حمزه است، فضائلش به ما رسیده تفسیرش فعلا منحصر در تفسیر قمی است با دو واسطه از حسن نقل می کند، هر دو واسطه هم مجهول اند نمی شناسیم، غیر از یکیش که اسمش هم گاهی عبدالله ابن موسی است گاهی عبید الله ابن موسی است و جای دیگر فعلا پیدا نکردیم با اسم، ممکن است بعضی از احادیث در عیاشی باشد اما با اسم فعلا آن جاست، تا آن جایی که من تا حالا پیدا کردم و علوم القرآن هم همین محکم و متشابه است و این مقدمه تفسیر قمی است و این کتابی است که به سعد ابن عبدالله منسوب است و این چیزی است که ایشان در این جا آوردند.

یکی دو تا شاهد دیگر هم داریم چون بحث من کتابشناسی صرف نیست صحبت نمی کنم، به مقدار اینجا، اگر این باشد این ریشه دارد در قرن دوم نوشته شده است. این را مرحوم سید ابن طاووس تشخیص ندادند، تشخیص ما این است.